

گفت‌وگوی صبا با عوامل نمایش «آشپزخانه و متعلقات»

نمایش حسرت‌ها و امیدها روی صحنه

مریم عظیمی

گزارش

نمایش «آشپزخانه و متعلقات» نوشته انیس ژاوی به کارگردانی شهره سلطانی و بازی چهره‌های نام‌آشنایی مانند کمند امیرسلیمانی، مهر داد ضیایی، بهروز پناهنده، شهره سلطانی و شهر روز دل‌افکار این روزها در تماشاخانه ایرانشهر به روی صحنه می‌رود. این نمایش که در سال ۱۹۹۲ برنده چهار جایزه مولیر شده برای اولین بار در ایران به اجرا رسیده است. در خلاصه این نمایش آمده: یک مهمانی ساده به افتخار دوستانی که سال‌هاست همدیگر را ندیده‌اند، که ای کاش هیچ وقت نمی‌دیدن.... لازم به توضیح است که شهر سلطانی کارگردان و بازیگر این نمایش این روزها در سوگ برادرشان نشسته‌اند و با وجود این مصیبت نگذاشتند به اجرای این نمایش لطمه‌ای وارد شود. ضمن تسلیت روزنامه صبا به این بانوی هنرمند به دلایلی که گفته شد شرایط گفت‌وگو با وی ممکن نبود، لذا در ادامه گپ و گفت خبرنگار صبا با بازیگران و طراح لباس این نمایش را می‌خوانید.

کمند امیرسلیمانی، بازیگر:**دلتنگی برای تئاتر، قدم اول برای آغاز یک پروژه است**

چند سالی از آخرین نمایشی که بازی کرده‌اید می‌گذرد. این بازگشت دوباره به صحنه بیشتر به جذابیت نمایشنامه مربوط است یا دلتنگی تان برای صحنه تئاتر؟

شاید در نگاه اول هیچ کدام نباشد چرا که من به خاطر شرایط زندگی ام چندان فرصتی برای بازی در تئاتر ندارم اما دوست دارم که هر چند سال یک بار در نمایشی بازی کنم و بیش از همه برایم این مهم است که در این پروژه با چه کسانی همکاری خواهم داشت به همین جهت وقتی خانم سلطانی که از دوستان قدیمی من هستند پیشنهاد این نقش را دادند در درجه اول برایم بسیار جذاب بود که در مدت زمان تهیه، تولید و اجرای این نمایش در کنار دوستانم خواهم بود و در درجه دوم نیز این نقش است که برای من بسیار اهمیت دارد و شاید دلتنگی برای تئاتر، قدم اول برای آغاز یک پروژه پس از چند سال باشد. در کنار همه این مسائل حس و حال و هوای کار برایم بسیار مهم است از آنجایی که هر چند سال یک بار تئاتر کار می‌کنم دوست دارم برایم کار خاطره‌انگیزی باشد و همیشه با خوشحالی از آن یاد کنم.

نگاه شما به کاراکتر شارلوت چگونه بود؟

من بیش از هر چیز این که شارلوت یک زن موفق در جامعه است یعنی کار می‌کند و در عرصه اجتماعی فعال است را دوست داشتم. به نظر من شارلوت با وجود آن که یک زندگی قراردادی دارد اما عشق و جودیش همچنان زنده است و فراموشش نکرده و همچنان در اعماق وجودش آن عاشق پیشگی وجود دارد.

خانم سلطانی در زمان تمرینات این نمایش با ضایعه فقدان برادرشان مواجه شدند اما نه تنها کار را به اجرا رساندند بلکه حضورشان در نقش مار تین نیز بسیار تحسین برانگیز است. آیا این استقامت واصل تداوم در عرصه تئاتر و نمایش به اصل چیرگی زندگی بر مرگ باز می‌گردد؟

حقیقتش من تاکنون از این زاویه که شما می‌گویید به این مسئله نگاه نکرده‌ام اما فکر می‌کنم دلیل ماندگاری کسانی که سال‌هاست در این عرصه کار می‌کنند این است که پیش از آن که الفبای بازیگری تئاتر را بلد باشند الفبای اخلاقیات تئاتر را خوب آموخته‌اند و می‌دانند که وقتی تئاتر کار می‌کنند اولویت زندگی‌شان تئاتر است و باید مقاوم باشند و کار باید برای آنها در وهله اول قرار بگیرد. در این مدت نیز خانم سلطانی به نظر من بسیار مقاوم و قوی بر خورد کردند و برای اینکه ما ناراحت نشویم خیلی خودشان را کنترل کردند در حالی که من به خوبی می‌دانم با چه مصیبت بزرگی طرف بودند اما کاملاً توانستند این مسئله و شرایط را مدیریت کنند.

سخن پایانی

این اثر بر اساس یک نمایشنامه فرانسوی است و ممکن است با ذائقه برخی از مخاطبان که شکل استاندارد از نمایش‌های ایرانی را دوست دارند سازگار نباشد ولی دیدنش تجربه بسیار خوبی است چرا که حرف متفاوتی می‌زند و به ارتباطات انسانی از زاویه دیگری نگاه می‌کند که شاید ما کمتر از این زاویه به ارتباطات نگاه کرده باشیم.

